

## فرایند شکل‌گیری هویت ملی

داریوش آشوری  
استاد فلسفه سیاسی

در قرن نوزدهم در اروپا، با پیدایش دولت - ملت‌های مدرن، صاحب‌نظران علوم سیاسی بسیار کوشیدند که به تعریف فراگیری از مفهوم ملت برسند. در این تعریف‌ها می‌کوشیدند بر سازمایه‌هایی در ساختار ملت تکیه کنند که نقش یگانه‌گر یا وحدت بخش دارند.

مهم‌ترین چیزهایی که به این عنوان برشمرده اند، به طبع، زبان و فرهنگ و تاریخ و "حافظه جمعی" و نژاد بوده است. اما واقعیت آن است که این سازمایه‌های یگانه‌گر بیش از آن که به‌راستی در گذشته تاریخی حضور داشته باشند و مایه یکپارچگی «ملت» بوده باشند، می‌بایست از راه فرایند "ملت‌سازی"، در زیر فشار ماشین دولت مدرن (که در اروپا از دل انقلاب صنعتی برآمده بود) چنین نقشی بازی کنند. یعنی، ملت یکپارچه را با زبان و تاریخ و فرهنگ یگانه پدید آورند.

ملت‌های مدرن، پدید آمده از دل فرایند "ملت‌سازی" در دوران مدرن اند، نه پدیده‌های ازلی تاریخی. هویت یکپارچه جمعی را بیشتر در میان قومیت‌ها باید جست. قوم‌ها اغلب دارای زبان و مذهب و حافظه‌ی جمعی یگانه و چه‌بسا نژاد واحد اند. اما ملت‌ها معمولاً ترکیبی از قومیت‌ها هستند. در جهان، جز در برخی کشورهای بسیار کوچک، به نظر نمی‌رسد که ملتی وجود داشته باشد که تنها از یک قومیت تشکیل شده باشد.

ملت‌ها مجموعه‌های انسانی‌ای هستند که در قلمرو جغرافیایی معین در زیر فرمانفرمایی یا حاکمیت یک دولت به سر می‌برند. به همین دلیل، سه مفهوم کشور، ملت، دولت می‌توانند به جای یکدیگر به کار روند. اما قوم‌ها را تا زمانی که تشکیل دولت نداده‌اند نمی‌توان ملت نامید. کوشش برای در هم آمیختن قوم‌ها در درون یک واحد ملی و یکپارچه کردن‌شان، به‌ویژه از نظر زبانی، برای رسیدن به یکپارچگی کامل ملی، حرکتی بود که ناسیونالیسم اروپایی در قرن نوزدهم آغاز کرد. این ایدئولوژی با بازخوانی تاریخ و «کشف» هویت یگانه ملی در درازنای تاریخی آن، در حقیقت، می‌کوشید، از راه ساختار یکپارچه دولت ملی و دستگاه اداری و ارتشی آن، و همچنین آموزش سراسری ملی با زبان واحد، آنچه را که در تاریخ می‌جوید، بسازد.

زمینه این فرایند ملت‌سازی را انقلاب صنعتی در اروپا فراهم آورد که توانست بازار واحد ملی را با مرزهای گمرکی تعریف شده و حمایت شده پدید آورد. این فرایند، همراه با دامن زدن به آتش احساسات ناسیونالیستی در اروپا، توانست ملت‌های اروپایی را به معنای مدرن آن و با احساس هویتی تازه، یعنی تعلق به ملت به جای تعلق به قومیت، به وجود آورد. حرکت به سوی درآمیختن قومیت‌ها و ذوب کردن‌شان در قالب ملت یکپارچه، با تعریف زبان یگانه، تاریخ یگانه، فرهنگ یگانه، و حتا نژاد یگانه - که نمونه جنون‌آمیز گزافکار آن را در آلمان نازی دیدیم - در کشورهای مانند فرانسه و آلمان کمابیش کامیاب بوده است. اما، کشورهای اروپایی دیگری هرگز به این راه نرفتند، مانند بریتانیا و سوئیس و بلژیک که کشورهای چندزبانه و چندقومی ماندند و از این جهت مشکلی ندارند.

## هویت ملی در ایران

ایدئولوژی تشکیل دولت ملت مدرن در ایران، زیر نفوذ مدل اروپایی، به ویژه فرانسوی آن، با انقلاب مشروطیت شکل گرفت و، همراه با کوشش برای برپاکردن نهادهای بنیادی اداری و ارتشی و آموزشی آن، در دوران رضاشاه به اوج رسید. این ایدئولوژی که گمانی از چیزی یکپارچه به نام ملت ایران داشت که نشانه‌های آن را با زبان یگانه، فرهنگ یگانه، و در کل، هویت یگانه در تاریخ یگانه دیرینه‌ای می‌جست، در دوران پادشاهی پهلوی‌ها، همچون مدل‌های اصلی آن در اروپا، می‌کوشید از راه ساختار دولت یگانه و آموزش و پرورش سراسری ملی با زبان یگانه، و نیز به کار بردن رسانه‌های همگانی با چنین گرایشی، آنچه را که نشانه‌های بی‌چون و چرای آن را در تاریخ می‌جوید، در حقیقت، به وجود آورد.

اما این پروژه ساختن «ایران نوین» با الگوی اروپایی، در نیمه راه از حرکت بازایستاد. با جانشین شدن دولتی انقلابی با ایدئولوژی و آرمانی دینی و ضد آرمان‌های ناسیونالیستی مدرن، ماشین دولت و آموزش و رسانه‌ها در این یک چهارم قرن در جهتی یکسره دیگر به کار افتاد. هدف این حرکت ساختن انسان آرمانی «اسلامی» بوده است، نه ایرانی آرمانی که هدف ایدئولوژی ناسیونالیستی بود.

شک نیست که پروژه‌ی امت‌سازی حاکمیت «اسلامی» به‌هیچ‌روی کامیاب نبوده و همه منابع را در سر این سودا به باد داده است. اما در جهت خنثا کردن پروژه ملت‌سازی دوران پهلوی نقش مؤثری بازی کرده است که نشانه‌های آن را در بیدار شدن احساسات قومی در ایران و حتا گرایش‌های تجزیه‌طلبانه می‌بینیم. این عامل را در هر ارزیابی‌ای در باره ایران و آینده‌نگری برای آن از یاد نمی‌باید برد.

## ایدئولوژی آرمان‌گرایی ملی

نکته دیگری که به یاد باید داشت آن است که پروژه‌های ملت‌سازی در پرتو آرمان‌خواهی‌های گزافکار ناسیونالیستی - پس از به پا کردن شور و شر بسیار و دو جنگ جهانی هولناک - برد خود را در کشورهای مادر ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی، یعنی اروپا، نیز از دست داده و در کشورهای اروپایی، به ویژه با گشوده شدن مرزهای ملی به روی وحدت اقتصادی و سیاسی، امروز اصل چندفرهنگی در درون واحدهای ملی به رسمیت شناخته شده و حتا تشویق می‌شود. امروز دیگر، از نظر رسمی، فرانسوی و آلمانی و سوئدی و ایتالیایی کسی ست که شناسنامه و گذرنامه این کشورها را دارد، صرف نظر از این که اصل زبانی و فرهنگی و نژادی او از کجاست. به عبارت دیگر، «هویت ملی» در رابطه با شهروندی یک دولت تعریف می‌شود و نه هیچ عامل فرهنگی و تاریخی و نژادی.

البته، فراموش نباید کرد که پروژه ملت‌سازی در درازای قرن نوزدهم تا پایان جنگ جهانی دوم در این کشورها بسیار به هدف آرمانی خود نزدیک شده است. در مورد ایران، چنان که گفتیم، این پروژه نیمه‌کاره ماند و اکنون باید از دیدگاه دیگری، همساز با شرایط جهانی که اکنون در آن به سر می‌بریم، به مسأله هویت ملی اندیشید؛ یعنی، از دیدگاه پذیرش اصل بس فرهنگی قومی در درون یک واحد سیاسی ملی.